فهرست مطالب

[مقدمه 2](#_Toc395429524)

[طوایف شش‌گانه روایات 2](#_Toc395429525)

[طایفه اول: روایات دال بر حرمت وضعی و تکلیفی روایات 2](#_Toc395429526)

[طایفه دوم: روایات دال بر جواز تکلیفی و وضعی 2](#_Toc395429527)

[عدم انصراف روایات این طایفه به ذمی 3](#_Toc395429528)

[تعارض روایات طایفه اول و دوم 3](#_Toc395429529)

[طایفه سوم: روایت دال بر جواز تکسب در خصوص ذمی 3](#_Toc395429530)

[طایفه چهارم: روایت دال بر تفصیل بین حکم وضعی و تکلیفی 4](#_Toc395429531)

[طایفه پنجم: روایات دال بر جواز تکسب ذمی و عدم جواز تکسب مسلمان 4](#_Toc395429532)

[طایفه ششم روایات 4](#_Toc395429533)

[بررسی دلالی 4](#_Toc395429534)

[نکته اول: اشتباه سهوی مرحوم شیخ در مکاسب 5](#_Toc395429535)

[نکته دوم: علی بن حدید مقصود از علی در روایت 5](#_Toc395429536)

[نکته سوم: دو احتمال در گوینده «وَ اجْعَلْهَا خَلًّا 5](#_Toc395429537)

[نکته چهارم: احتمالات در معنای افسدها 5](#_Toc395429538)

[ترجیح احتمال افساد الوصف 6](#_Toc395429539)

[نکته پنجم: افسدها، حکم مستقل از ماقبل 6](#_Toc395429540)

[نکته ششم: عبارت خذها دلیلی بر مالیت خمر 6](#_Toc395429541)

[بحث اخلاقی 7](#_Toc395429542)

بسم الله الرحمن الرحيم

# مقدمه

بحث در بیع و شرا مسکرات مایع که محکوم‌به نجاست می‌باشند، هست. در دسته‌بندی روایاتی که متعرض حکم تکسب به خمر می‌باشند، نوعی آشفتگی بین دستبندی‌هایی که فقها مطرح کرده‌اند، وجود دارد. ما دسته‌بندی جدیدی در این روایات مطرح کرده‌ایم.

# طوایف شش‌گانه روایات

## طایفه اول: روایات دال بر حرمت وضعی و تکلیفی روایات

طایفه اول، مجموعه روایاتی معتبره‌ای است که دلالت بر حرمت و بطلان خریدوفروش مسکرات مایع می‌کند. این مجموعه از روایات برخلاف روایات مانعه مطلق در بعضی اعیان نجسه مانند خنزیر، هم به لحاظ سندی معتبر هستند و هم دلالت واضحه‌ای بر حرمت و بطلان تکسب به خمر دارند. همه روایات مربوط به این طایفه در کتاب التجاره وسایل الشیعه باب 55 از ابواب ما یکتسب به می‌باشند.

## طایفه دوم: روایات دال بر جواز تکلیفی و وضعی

طایفه دوم از روایات مربوط به این باب، روایت سوم، چهارم و پنجم باب 60 از ابواب مایکتسب به، کتاب التجاره وسایل شیعه می‌باشند که ظهور در جواز تکلیفی و وضعی تکسب به خمر دارند که روایت سوم این باب «**وَ عَنْهُ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ زُرَارَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي الرَّجُلِ يَكُونُ لِي عَلَيْهِ الدَّرَاهِمُ- فَيَبِيعُ بِهَا خَمْراً وَ خِنْزِيراً ثُمَّ يَقْضِي مِنْهَا- قَالَ لَا بَأْسَ أَوْ قَالَ خُذْهَا[[1]](#footnote-1)»** به لحاظ سندی معتبر می‌باشد و عبارت «**قَالَ لَا بَأْسَ أَوْ قَالَ خُذْهَا**» ظهور در جواز تکلیفی و وضعی تکسب به خمر دارد. مضمون روایات چهارم و پنجم مانند روایت سوم می‌باشد ولی به لحاظ سندی، روایات معتبری نمی‌باشند.

### عدم انصراف روایات این طایفه به ذمی

البته قرار دادن این روایات در طایفه دوم در صورتی است که نظر آقای تبریزی مبنی بر انصراف این روایات به ذمی را نپذیریم. مرحوم آقای تبریزی این روایات را منصرف به ذمی می‌داند و در طایفه سوم قرار می‌دهند. البته به نظر ما وجه این انصراف، محکم به نظر نمی‌رسد زیرا طبق آنچه از روایات استفاده می‌شود در زمان ائمه تکسب به مسکرات مایع به‌ویژه فقاع و نبیذ حتی در بین شیعه متداول بوده است لذا نمی‌توان گفت این روایات انصراف به ذمی دارد.

### تعارض روایات طایفه اول و دوم

روایات طایفه اول در تعارض با روایات طایفه دوم می‌باشند. روایات طایفه اول بدون هیچ قید و شرطی تکسب به خمر را وضعا و تکلیفا حرام می‌داند و روایات طایفه دوم بدون هیچ قید و شرطی تکسب به خمر را تکلیفا و وضعا جایز می‌داند البته روایات طایفه اول هم به لحاظ تعداد بیشتر از روایات طایفه دوم هستند و هم به لحاظ دلالت، دلالت واضح‌تری دارند و همچنین به خلاف روایاتی که در مورد عدم جواز تکسب به دیگر اعیان نجسه هستند، تعابیری در این طایفه به‌کاررفته است که موجب تأکید مضمون این روایات می‌شود.

## طایفه سوم: روایت دال بر جواز تکسب در خصوص ذمی

طایفه سوم که روایت معتبره منصور است، دلالت بر جواز تکسب به خمر در خصوص ذمی می‌کند و در مورد غیر ذمی ساکت می‌باشد و مفهومی ندارد **«مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ عَنْ مَنْصُورٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع لِي عَلَى رَجُلٍ ذِمِّيٍّ دَرَاهِمُ- فَيَبِيعُ الْخَمْرَ وَ الْخِنْزِيرَ وَ أَنَا حَاضِرٌ- فَيَحِلُّ لِي أَخْذُهَا فَقَالَ- إِنَّمَا لَكَ عَلَيْهِ دَرَاهِمُ فَقَضَاكَ دَرَاهِمَكَ.[[2]](#footnote-2)»** البته در دلالت این روایات دو احتمال وجود دارد. احتمال اول این است که تکسب به خمر توسط ذمی هم به لحاظ تکلیفی و هم به لحاظ وضعی جایز باشد و احتمال دوم اینکه اخذ به‌قدر متیقن شود و مدلول روایت جواز وضعی باشد. درهرصورت این روایت در محدوده دلالت خود، با روایات طایفه اول در تعارض می‌باشد.

## طایفه چهارم: روایت دال بر تفصیل بین حکم وضعی و تکلیفی

طایفه چهارم روایات، روایت دوم باب 60 از ابواب مایکتسب به می‌باشد که بین حکم وضعی و تکلیفی تفصیل داده است و تکسب به خمر را به لحاظ تکلیفی حرام می‌داند ولی به لحاظ وضعی معامله خمر را نافذ می‌داند.

## طایفه پنجم: روایات دال بر جواز تکسب ذمی و عدم جواز تکسب مسلمان

طایفه پنجم روایات، روایاتی است که تکسب ذمی به خمر را جایز می‌داند و به خلاف روایات طایفه سوم که در مورد مسلمان ساکت بودند، تکسب مسلمان به خمر را جایز نمی‌دانند. روایات این طایفه روایت اول و دوم باب 57 از ابواب ما یکتسب به می‌باشند که به لحاظ سندی ضعیف می‌باشند.

## طایفه ششم روایات

طایفه ششم، روایت «**وَ عَنْهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ وَ عَلِيِّ بْنِ حَدِيدٍ جَمِيعاً عَنْ جَمِيلٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع يَكُونُ لِي عَلَى الرَّجُلِ الدَّرَاهِمُ- فَيُعْطِينِي بِهَا خَمْراً- فَقَالَ خُذْهَا ثُمَّ أَفْسِدْهَا- قَالَ عَلِيٌّ وَ اجْعَلْهَا خَلًّا**.[[3]](#footnote-3)» می‌باشد. در این روایت جمیل بن دراج نقل می‌کند که خدمت امام صادق علیه‌السلام عرض کردم که از شخصی مقداری طلبکارم و او در ازا آن دراهم، خمر به من می‌دهد امام می‌فرمایند آن‌ها را بگیر و فاسد کن و در ادامه دارد که علی گفت آن‌ها را تبدیل به سرکه کن. این روایت به لحاظ سندی کاملاً معتبر می‌باشد و همه از آن به صحیحه تعبیر می‌کنند.

### بررسی دلالی

به لحاظ دلالی در این روایت نکاتی وجود دارد.

### نکته اول: اشتباه سهوی مرحوم شیخ در مکاسب

مرحوم شیخ در کتاب مکاسب به‌جای عبارت «قال علی» قال ابن ابی عمیر فرموده‌اند که این مطلب سهوی از جانب ایشان می‌باشد و در همه کتب روایی مانند وسایل و یا کافی که منبع اصلی این روایت است عبارت «قال علی» وجود دارد.

### نکته دوم: علی بن حدید مقصود از علی در روایت

نکته دومی که در اینجا باید بررسی شود این است که مراد از علی در عبارت «قال علی» کیست؟ حضرت امام احتمال داده‌اند که مراد امام علی علیه‌السلام باشد که این احتمال بعید به نظر می‌رسد و در این صورت، روایت مقطوعه می‌شود. ظاهراً و به‌تناسب قبل این روایت که علی بن حدید وجود دارد، مقصود از علی در روایت علی بن حدید می‌باشد.

نکته سوم: دو احتمال در گوینده «وَ اجْعَلْهَا خَلًّا»

بعدازآنکه بیان شد مراد از علی در روایت علی بن حدید می‌باشد در اینکه «**وَ اجْعَلْهَا خَلًّا**» تفسیر خود علی بن حدید است و یا اینکه این عبارت جز روایتی است که علی بن حدید از جمیل و جمیل از امام نقل می‌کند، دو احتمال وجود دارد البته در بعضی نقل‌ها بعد از قال علی عبارت «**یعنی**» وجود دارد که در این صورت احتمال اول صحیح به نظرمی رسد و اگر عبارت «**یعنی**» نباشد، بعید نیست که احتمال دوم صحیح باشد.

### نکته چهارم: احتمالات در معنای افسدها

در اینکه مقصود امام علیه‌السلام از فاسد کردن خمر چیست، چند احتمال وجود دارد. احتمال اول این است که مراد امام از افسدها، اتلاف ذات و عین خمر می‌باشد، همان‌طور که چنین تعابیری از پیامبر نقل‌شده است که ایشان امر به دور ریختن خمر می‌نمودند. احتمال دوم این است که مراد از افسدها، افسد الخمر باشد یعنی وصف عنوانی و خمریتش را فاسد بکن و آن را تبدیل به سرکه کن نه اینکه مقصود فاسد کردن ذات و عین خمر باشد. احتمال سوم این است که هر دو احتمال قبل مقصود باشد یعنی اگر می‌شود، آن را تبدیل به غیر خمر کن کرد، آن را تبدیل کن و الا عین و ذات آن را فاسد کن.

#### ترجیح احتمال افساد الوصف

به خاطر معنای افسدها که به معنای از بین بردن و ضایع کردن است و رجوع ضمیر به خمر، ظهور اولیه روایت در این است که مراد از افساد، فاسد کردن ذات و عین خمر باشد اما باوجود دو قرینه‌ای که در کلام وجود دارد احتمال دوم که افساد الوصف می‌باشد، بر احتمال اول ترجیح داده می‌شود و قوی‌تر از احتمال اول می‌باشد و آن دو قرینه یکی عبارت «**وَ اجْعَلْهَا خَلًّا**» می‌باشد که اگر کلام امام باشد مطلب واضح است و اگر کلام امام نباشد بلکه برداشت راوی باشد، این برداشت، می‌تواند قرینه‌ای بر این احتمال باشد و قرینه دیگر عبارت «**خُذْهَا**» می‌باشد که امر به دریافت خمر در ازا طلبی که از بدهکار دارد، نشانه مالیت آن می‌باشد و در فرهنگ دینی تنها ارزش خمر و مالیتی که می‌توان برای آن لحاظ کرد، تبدیل آن به سرکه می‌باشد و این دو قرینه احتمال افساد الوصف را بر احتمال افساد الذات و عین ترجیح می‌دهد.

### نکته پنجم: افسدها، حکم مستقل از ماقبل

بحث و نکته دیگری که در این روایت وجود دارد، این است که افسدها در روایت قید برای حکم ماقبل خود که خذها است، می‌باشد که در این صورت معنای روایت این می‌شود که خمر را درصورتی‌که آن را تبدیل به سرکه می‌کنی بگیر و یا اینکه افسدها حکمی مستقل از ماقبل می‌باشد و در آیه دو حکم وجود دارد که یکی جواز دریافت خمر و ادا قرض می‌باشد و حکم دیگر دستور به تبدیل کردن خمر به سرکه می‌باشد. ظاهر روایت این است که دو حکم مستقل در آیه وجود دارد و اگر بنا بود یک حکم در آیه باشد و جواز دریافت مقید به واجعلها خمرا باشد از **عباراتی چون خذها إذا جعلتها خلا یا إذا اردت إفسادها** استفاده می‌شد، درصورتی‌که در روایت بعد از عبارت خذها ثم افسدها آمده است.

### نکته ششم: عبارت خذها دلیلی بر مالیت خمر

نکته ششم در ذیل این روایت این است که در تفسیر و فهم روایت و عبارت خذها سه احتمال وجود دارد که احتمال دوم و سوم در مکاسب محرمه شیخ انصاری مطرح‌شده است. احتمال اول این است که عبارت خذها در روایت، دلیلی بر مالیت خمر است چون شخص آخذ، که طلب کار است، خمر را در ازا مالی که قرض داده است، می‌گیرد و با قبض خمر دین مدیون، ادا می‌شود و این نشانه مالیت خمر می‌باشد و وقتی این دریافت جایز بود و خمر مالیت داشت، خرید و فروش آن‌هم جایز است. استدلال به این روایت در این بحث مبتنی به همین احتمال می‌باشد. احتمال دومی که در اینجا وجود دارد و در کتاب مکاسب محرمه مطرح‌شده است این است که قبض خمر به‌عنوان تکسب و در ازا دین نمی‌باشد و خمر دارای وصف مالیت نمی‌باشد بلکه اخذ آن به‌عنوان امانت می‌باشد و در امانت هم مالیت شرط نیست و آخذ وکالتا آن را تبدیل به خل می‌کند و بعد از تبدیل به خل دارای مالیت می‌شود و متعلق به کسی است که آن را پرداخت کرده است چون این خمر با او علقه و ارتباطی دارد و بعدازآن طلب کار آن را به‌عنوان ادا دین برای خود برمی‌دارد. این احتمال خلاف ظاهر روایت و موردقبول نیست چون طبق روایت، بدهکار خمر را در ازا دین به طلب کار پرداخت می‌کند. احتمال سوم در تفسیر روایت، این است که آخذ هنگام دریافت خمر، بدهکار را از دینی که بر عهده اوست، ابرا می‌کند نه اینکه به‌واسطه قبض، بدهکار به خاطر پرداخت خمر، بری ذمه شود و قصد طلبکار، دریافت خمر در ازا دینی باشد که بر عهده بدهکار است چون خمر مالیتی ندارد منتهی آخذ، خود اقدام به تبدیل خمر به خل می‌کند. این احتمال و برداشت از روایت هم خلاف ظاهر روایت می‌باشد چون طبق روایت، بدهکار خمر را در ازا دینی که بر عهده اوست، پرداخت می‌کند. پس همان احتمال اول صحیح است و این روایت دلیلی بر مالیت خمر و صحت معامله به آن می‌باشد.

# بحث اخلاقی

در خطبه شماره صد و چهل‌ونه نهج‌البلاغه، مطالب خیلی زیبا و مهمی از امام علی علیه‌السلام نقل‌شده است که حضرت این مطالب را قبل از شهادت و بعد از ضربت خوردن، علی‌رغم کسالتی که داشتند بیان فرموده‌اند. بیان حضرت این‌طور است **«أَيُّهَا النَّاسُ كُلُّ امْرِئٍ لَاقٍ مَا يَفِرُّ مِنْهُ فِي فِرَارِهِ الْأَجَلُ مَسَاقُ النَّفْسِ‏ وَ الْهَرَبُ مِنْهُ مُوَافَاتُه‏»** هرکسی در حال فرارش، به سمت همانی که از او فرار می‌کند، حرکت می‌کند **«لَاقٍ مَا يَفِرُّ مِنْهُ فِي فِرَارِهِ»** در حال فرار از همانی که از او می‌ترسد به او می‌رسد. این دو سه جمله حقیقتی را نشان می‌دهد که چون وجود ما، وجود زمانی و متسرم و گذرا است و لذا علی‌رغم وحشتی که از مرگ داریم و اینکه قوام حیات ما به این است که دائم خودمان را طوری تنظیم می‌کنیم که در دام مرگ نیفتیم، حتی در آن لحظه‌ای هم که خودمان را تنظیم کردیم که در تور و دام مرگ نیفتیم چون نفس می‌کشیم و در بستر زمان جلو می‌رویم پس به سمت مرگ می‌رویم. حتی لحظه‌ای که از خطر فرار می‌کند، خودش را از کشته شدن نجات می‌دهد، در همان حال به سمت مرگ می‌رود. این نکته زیبایی است که باید همیشه توجه داشت. انسانی که خودش را از تهلکه بیرون می‌اندازد درواقع به سمت تهلکه می‌رود. **کل امرء لاق ما یفر منه فی فراره**. در همان فرار او به چیزی که از آن فرار می‌کند، می‌رسد یعنی لحظه مرگ، لحظه فرار از مرگ است و در همان لحظه فرار، به دام مرگ می‌افتد. **الأجل مساق نفس و الهرب منه موافاته**. اجل آن پایانی است که ما به سمت آن سوق پیدا می‌کنیم و فرار از آن، رسیدن به آن است و در حقیقت ما در هرلحظه و بنا بر یک نگاه عمیق، در هر آنی مرگی و حیاتی داریم که عرفا از آن تعبیر به تجدد امثال و حکمت متعالیه از آن تعبیر به حرکت جوهری یاد می‌کنند. در حقیقت ما هرلحظه، چیزی را از دست می‌دهیم و چیزی را می‌گیریم و هرلحظه موت و حیات است. اگر خوب نگاه بکنیم هرلحظه موت و حیات است و البته موت مطلقی است که همان اجل انسان است. ما هرلحظه مرگ را می‌چشیم و احساس می‌کنیم و با گذر از این دقایق و ساعات و ایام و لیالی و اسابیع و شهور و سنین، با گذر از این‌ها در حقیقت به سمت مرگ می‌رویم حتی لحظه‌ای که از مرگ فرار می‌کنیم**. «كَمْ أَطْرَدْتُ‏ الْأَيَّامَ أَبْحَثُهَا عَنْ مَكْنُونِ هَذَا الْأَمْر**» جمله اول همان چیزی است که قانون حاکم بر بشر است و همه بشر محکوم این قانون هستند و نفس کشیدن آن‌ها یعنی قدم به سمت مرگ برداشتن. اما آنچه علی بن ابی‌طالب را علی کرده است این جمله است، **«كَمْ أَطْرَدْتُ‏ الْأَيَّامَ أَبْحَثُهَا عَنْ مَكْنُونِ هَذَا الْأَمْر»** چه روزهای طولانی و مکرری که من گذراندم و دنبال سر مرگ بودم یعنی در جستجوی مرگ لحظه‌شماری می‌کردم. این همان مقام والایی است که کسی به‌سادگی به آن نمی‌رسد. همه در حال فرار هستند ولی، ولی‌الله و اولیای الهی در حال فرار از مرگ نیستند بلکه **«أَطْرَدْتُ‏ الْأَيَّامَ أَبْحَثُهَا عَنْ مَكْنُونِ هَذَا الْأَمْر**» چه روزهایی گذراندم و در جستجوی ملاقات با مرگ بودم. این کار هرکسی نیست**.** ازنظر ادبی هم این جمل‌ها، جمله‌های خیلی قشنگ و زیبایی است. همه در این قافله حضور دارند و بر این قطار سوار هستند اما بعضی برای **لقاءالله** لحظه‌شماری می‌کنند که امام علی از این دسته‌اند است **«كَمْ أَطْرَدْتُ‏ الْأَيَّامَ أَبْحَثُهَا عَنْ مَكْنُونِ هَذَا الْأَمْرفَأَبَى اللَّهُ إِلَّا إِخْفَاءَه‏»** من در جستجوی مرگ بودم و خدا آن را از مرگ دریغ می‌داشت. وقتی‌که در عرصه‌های کارزار درراه خدا شمشیر می‌زد و بی‌باکانه جلو می‌رفت **«أَبْحَثُهَا عَنْ مَكْنُونِ هَذَا الْأَمْر»** تجلی می‌کرد، همه‌جا دنبال این بود که درراه خدا به مرگ برسد. **«فَأَبَى اللَّهُ إِلَّا إِخْفَاءَه»** ولی خدا به خاطر مصالحی که داشت از من دریغ می‌کرد. و حضرت اطمینان هم داشت و مکرر به حضرت می‌گفتند که مگر نمی‌ترسی؟ می‌فرمود من یک اجلی دارم که وقت خودش می‌آید و بی‌باکانه جلو می‌رفت. **«كَمْ أَطْرَدْتُ‏ الْأَيَّامَ أَبْحَثُهَا عَنْ مَكْنُونِ هَذَا الْأَمْرفَأَبَى اللَّهُ إِلَّا إِخْفَاءَه‏»** خدا آن را از من دریغ کرد. این اخفا، اخفا عملی است نه اخفا علمی **«ُ هَيْهَاتَ عِلْمٌ مَخْزُون‏».** بعد می‌فرمود که این علم محفوظی است که اشخاص چه موقع می‌میرند. گویا حضرت می‌فرماید که من می‌دانستم اما در عمل این امر از من دریغ داشته می‌شد. **«ٌ أَمَّا وَصِيَّتِي فَاللَّهَ لَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئاً وَ مُحَمَّداً ص فَلَا تُضَيِّعُوا سُنَّتَهُ أَقِيمُوا هَذَيْنِ الْعَمُودَيْنِ وَ أَوْقِدُوا هَذَيْنِ الْمِصْبَاحَيْن‏»**. این دو عمود و دو چراغ را که توحید و رسالت رسول خدا باشد، حفظ بکنید خدا و پیامبر خدا که دو عمود ایمانی شما هستند و چراغ‌های روشنگر شما هستند، بر پادارید **«وَ خَلَاكُمْ ذَمٌ‏ مَا لَمْ تَشْرُدُوا»** تا وقتی‌که تفرق پیدا نکردید، مذمتی به سمت شما نخواهد آمد، شما نکوهیده نخواهید بود، تا وقتی‌که تفرق پیدا نکردید همه شما عزت خواهید داشت و نکوهشی پیرامون شما نخواهد آمد **«حُمِّلَ كُلُّ امْرِئٍ مِنْكُمْ مَجْهُودَهُ وَ خُفِّفَ عَنِ الْجَهَلَةِ»**. بر دوش همه شما، تلاش شما بارشده، اعمال و نتایج کار شما بر دوش شما نهاده شده است و هرکسی بار خودش را حمل می‌کند البته بر آدم‌های کم‌توان سخت نمی‌گیرند برخلاف آدم‌های بالاتر و صاحب علم و توان که بر آن‌ها سخت‌تر می‌گیرند **«ِ رَبٌّ رَحِيمٌ وَ دِينٌ قَوِيمٌ وَ إِمَامٌ عَلِيم‏»** شما از خدای مهربان و دین استوار و امام آگاهی برخوردار بودید، این‌ها سرمایه‌های شما بود در روزگار من **«أَنَا بِالْأَمْسِ صَاحِبُكُمْ وَ أَنَا الْيَوْمَ عِبْرَةٌ لَكُم‏وَ غَداً مُفَارِقُكُم‏»** دیروز من در مجاورت شما بودم و امروز عبرتی برای شما هستم و فردا از میان شما خواهم رفت. یک روز امام شما و هادی شما بودم و امروز علی با همه عظمتش عبرتی برای شما است. شخصیتی با این عظمت، عبرت برای شما شده است، ببینید که آخر حتی علی با همه عظمتش و مقاماتش این است. فردا هم می‌رود. تکلیف شما همین است کسی مثل من و با آن وضع وقتی از مصاحبت شما به‌صورت یک عبرت دربیایم و فردا از میان شما بروم تکلیف بقیه هم معلوم است «ْ **غَفَرَ اللَّهُ لِي وَ لَكُمْ إِنْ تَثْبُتِ الْوَطْأَةُ فِي هَذِهِ الْمَزَلَّةِ فَذَاك‏»**. اگر من جان سالم از این مهلکه بردم هیچ، **«وَ إِنْ تَدْحَضِ‏ الْقَدَم‏»** اگر پای من لغزید و به شهادت رسیدم **«فَإِنَّا كُنَّا فِي أَفْيَاءِ أَغْصَانٍ وَ [مَهَبِ‏] مَهَابِّ رِيَاح‏»** ما در سایه شاخه های درخت و وزش بادها بودیم. کل عمر ما با همه طولانی بودن و با همه دربستگی‌ها، کل این مثل این است که در بیابان، درختی است و انسان در سایه آن درخت بنشیند، دائم آن سایه عوض می‌شود و تمام می‌شود یا درجایی است که **مَهَابِّ رِيَاح** هست، بادی می‌وزد و تمام می‌شود «**وَ تَحْتَ ظِلِّ غَمَامٍ اضْمَحَلَّ فِي الْجَوِّ مُتَلَفَّقُهَا وَ عَفَا فِي الْأَرْضِ مَخَطُّهَا**». امام سه تشبیه بیان می‌کنند، سایه درخت، جایی که باد می‌وزد و زیر سایه ابر بهاری که توده آن در آسمان پراکنده‌شده است و در زمین اثری از آن باقی نمانده است **«وَ إِنَّمَا كُنْتُ جَاراً جَاوَرَكُمْ بَدَنِي أَيَّاماً وَ سَتُعْقَبُونَ مِنِّي جُثَّةً خَلَاء سَاكِنَةً بَعْدَ حَرَاكٍ وَ صَامِتَةً بَعْدَ نُطْق‏»** من در روزگاری کنار شما بودم و به زودی جسم بی‌جانم که ساکت می‌شود برای شما باقی می‌ماند **«لِيَعِظْكُمْ هُدُوِّي وَ خُفُوتُ‏ إِطْرَاقِي وَ سُكُونُ أَطْرَافِي‏»** بعدازاینکه من رفتم به جسم من و کالبد علی نگاه بکنید تا ببینید که چگونه آرامش من و خاموشی و فروافتادگی چشم من و سکون اعضاء من، شمارا موعظه خواهد کرد، آن لحظه‌ای که من رفتم، ببینید. چشم‌ها بسته شد اعضاء از کار افتاد و علی با همه عظمت و شکوهش آرام گرفت. این بالاترین موعظه برای شما است **«لِيَعِظْكُمْ هُدُوِّي وَ خُفُوتُ‏ إِطْرَاقِي وَ سُكُونُ أَطْرَافِي‏ فَإِنَّهُ أَوْعَظُ لِلْمُعْتَبِرِينَ مِنَ الْمَنْطِقِ‏الْبَلِيغِ وَ الْقَوْلِ الْمَسْمُوع‏»** این از هر سخن گویا و کلام شنیده‌شده‌ای، مؤثرتر است «**وَدَاعِي لَكُمْ وَدَاعُ امْرِئٍ مُرْصِدٍ لِلتَّلَاقِي**‏» من از شما جدا می‌شوم اما در انتظار تلاقی در روز قیامت هستم **«غَداً تَرَوْنَ أَيَّامِي وَ يُكْشَفُ لَكُمْ عَنْ سَرَائِرِي وَ تَعْرِفُونَنِي بَعْدَ خُلُوِّ مَكَانِي وَ قِيَامِ غَيْرِي مَقَامِي‏» فردا** بیشتر من را می‌شناسید و اسرار من برای شما آشکار می‌شود و وقتی دیگران در جای من نشستند، آن‌وقت حقیقت وجود من برای شما روشن خواهد شد.

1. **- وسایل ج 17 کتاب تجاره ابواب مایکتسب به باب 60 ح 3** [↑](#footnote-ref-1)
2. **- وسایل ج 17 کتاب تجاره ابواب مایکتسب به باب 60 ح 1** [↑](#footnote-ref-2)
3. **- وسایل ج 25 کتاب اطعمه و اشربه ابواب اشربه محرمه باب 31 ح 6** [↑](#footnote-ref-3)